

معرفی کتاب؛

شکاکیت و تعریف شناخت^۱

ذوالفقار ناصری*

شکاکیت
و تعریف شناخت

گیلبرت هارمن
ترجمه محمد هادی شهاب

مسئله «شناخت» از مهم‌ترین و بحث‌انگیزترین مباحث فلسفی است. از آن زمان که سوفسطاییان و سپس سقراط، موضوع انسان‌شناسی را در فلسفه برجسته کردند، این پرسش نیز اهمیت یافت که نسبت انسان با عالم خارج چیست و انسان چگونه چیزی را می‌شناسد و فرایند شناخت در آدمی چگونه است؟ آن‌گاه شکاکیت به‌عنوان مشکل اساسی، فراروی مسئله شناخت مطرح شد که تا به امروز محل بحث فیلسوفان و معرفت‌شناسان بوده است.

برخی فیلسوفان، بطلان شکاکیت را اصل اولیه فلسفه خود در نظر می‌گیرند و برخی دیگر نیز نامعقول بودن شکاکیت را یک بنیاد فلسفی می‌انگارند. نویسنده کتاب شکاکیت و تعریف شناخت با بهره‌گیری از نظریه بهترین تبیین (best explanation)، در پی آن است که نقاط ضعف نظریه شکاک علیه شناخت را نشان دهد و مدعیات مهم شکاکیت علیه استدلال‌های شناخت را به درستی تقریر و تحلیل کند. نتیجه‌گیری نویسنده از مباحث مطرح در کتاب آن است که شکاکیت نمی‌تواند مشکلی فراروی شناخت باشد.

کتاب شامل هفت فصل است. نویسنده در فصل اول با عنوان «شکاکیت و معرفت‌شناسی» ضمن تبیین شاخصه‌های معرفت‌شناسی، به این پرسش پاسخ می‌دهد که آیا اساساً شکاکیت مسئله‌ای در معرفت‌شناسی هست یا نه؟ آن‌گاه در اهمیت موضوع شکاکیت و لزوم بحث از آن در معرفت‌شناسی به بحث می‌پردازد.

* znsadr@gmail.com

م. قمر مدان شهید، ابتدای خیابان معلم
پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۴۲۱۶۵
صندوق پستی: ۳۷۱۸۵/۳۶۸۸
پست الکترونیک: naqd@isca.ac.ir



معرفت‌شناسی معمولاً دو وظیفه بر عهده دارد: ۱) ارائه تحلیلی از اصطلاحات معرفتی پایه؛ مانند «می‌دانم»، «باور دارم»، «استنتاج می‌کنم»، «تضمین شده»، «یقینی»، «محتمل»، «بدیهی» و «ممکن»؛ و ۲) بررسی باورهای پایه (باورهای فهم عرفی) یک شخص، به‌منظور تعیین این که آیا او می‌داند که این باورها صادق‌اند یا نه؟

برخی فیلسوفان، وظیفه معرفت‌شناسی را صرف «تحلیل» مفاهیم می‌دانند و از همین‌رو، شکاکیت را مسئله‌ای در معرفت‌شناسی نمی‌دانند. برخی دیگر با توجه به استدلال از طریق نمونه بارز، اساساً نامعقول بودن شکاکیت را یک اصل فلسفی مبنایی می‌دانند. به باور ایشان، باورهای پایه، نمونه‌های بارز گزاره‌هایی هستند که شخص به صدق آنها معرفت دارد و بنابراین، شکاکیت غیرممکن است. مور از جمله این فیلسوفان است که در مقاله «دفاع از فهم عرفی» دسته‌ای از گزاره‌های پایه و صادق بودن آنها را مطرح می‌کند. مور احکام فهم عرفی (باورهای پایه) را می‌پذیرد و معتقد است هر دیدگاهی که با فهم عرفی در تعارض باشد، تنها به همین دلیل قابل طرد است. این مطلب، مور را به قبول استدلال از طریق فهم عرفی علیه شکاکیت می‌کشاند؛ زیرا لازمه شکاکیت این است که دست کم یک باور پایه وجود دارد که به صدق آن معرفت نداریم. از این‌رو، مور معتقد است که شکاکیت با قبول باورهای پایه - که لازمه فهم مشترک همه انسان‌هاست - قرار دارد و از همین‌رو مردود است.

برخی فیلسوفان تحلیلی استدلال کرده‌اند که در کاربردهای زبانی، باید معرفت به باورهای پایه را به‌عنوان نمونه‌های بارز معرفت در نظر آورد. به باور ایشان اگر کسی این واقعیت را تشخیص ندهد که صدق این باورها پایه دانسته شده است، در آن صورت، نمی‌توان گفت که او معنای دانستن یک موضوع را فهمیده است. از این‌رو، این فیلسوفان کاری پیش از رد شکاکیت کرده‌اند. بنابر ادعای مور، شکاکیت باطل است، ولی استدلال از طریق نمونه بارز می‌کوشد تا نشان دهد که شکاکیت نامنسجم، خودشکن و متضمن استفاده نادرست از زبان است.

در ادامه نویسنده به استفاده ای. جی. ایر (A. J. Ayer) از استدلال از طریق نمونه بارز می‌پردازد و نشان می‌دهد که وی به عدم انسجام شکاکیت باور دارد و این عدم انسجام را مبتنی بر زبان می‌داند و از این‌رو، به‌صورتی غیرمستقیم بررسی شکاکیت برای مطالعه عمومی زبان سودمند است. بنابراین در تحلیل ایر اگر شکاکیت نامعقول است، نامعقول بودن آن از کاربرد نادرست زبانی سرچشمه می‌گیرد که دارای اصطلاحات معرفتی است.





در ادامه، نویسنده به اصل تحلیل رودریک فرث (R. Firth) می‌پردازد که بنابر آن «اگر یک تحلیل پیشنهادی از معرفت، ارائه دیدگاهی شکاکانه دربارهٔ باورهای پایه را مجاز بداند، نشانه‌ای برای عدم کفایت آن تحلیل در دست خواهیم داشت». نویسنده کاربرد موقتی این اصل را می‌پذیرد، ولی آن را به‌عنوان یک اصل تحلیلی تغییرناپذیر قبول نمی‌کند. از همین رو، با رد استدلال از طریق نمونهٔ بارز، تحلیلی از معرفت به دست می‌دهد که فی‌نفسه شکاکیت معرفت‌شناسانه را رد نمی‌کند. براساس این تحلیل، «باورهای پایه» آن‌گونه که در استدلال از طریق نمونه بارز مدنظر است، نمونه‌های بارز معرفت نیستند. از همین رو، شکاکیت باید به عنوان موضوعی در معرفت‌شناسی همچنان مورد بحث باشد.

فصل دوم با مفهوم معرفت به صورت «باور صادق تضمین شده» آغاز می‌شود. این نوع تحلیل از معرفت را که طیف خاصی از تجربه‌گرایان همچون ایر، چیزم (Chisholm) راسل (Russell) و فرث مطرح کرده‌اند، متضمن این ایده است که: «یک شخص به صادق بودن گزاره h معرفت دارد، اگر و تنها اگر، باور او که h صادق است، بنابر تجربه روان‌شناختی حاضر او، «تضمین شده» باشد و افزون براین، بالفعل صادق نیز باشد». آن‌گاه نویسنده تلاش می‌کند با تدقیق در آن، کاستی‌های آن را اصلاح کند تا به برداشتی از ماهیت معرفت دست یابد. برای این منظور به بررسی مشکلات این تحلیل و تعریف ارائه‌شده می‌پردازد:

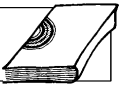
نخست، به اعتقاد نویسنده، باید معنای تضمین شدن یک باور به وسیلهٔ شاهد (تجربی) مشخص شود. آن‌گاه او می‌پذیرد که با تعریف تضمین شدن «بر مبنای استنتاج»، می‌توان این مشکل را برطرف کرد. این راه حل تا فصل ششم، همچنان در ضمن مباحث مطرح می‌شود. همچنین نویسنده بر آن است که در تشخیص ماهیت کاربرد استنتاج، برای گذر از شاهد (تجربی) به نتیجه، مشکلاتی وجود دارد. از این رو، تحلیل چیزم از معرفت را نیز نمی‌پذیرد و مشکلاتی را که در رهیافت استقرایی احتمالاتی در فرایند معرفت وجود دارد نشان می‌دهد. و در ادامه، نویسنده شرط «بی‌واسطه بودن» معرفت را نمی‌پذیرد؛ زیرا به باور او اتکای معرفت تنها به تجربه فعلی یا در دسترس، امری غیر ممکن است راه‌حل‌های نویسنده برای حل این مشکل نیز در بخش‌های بعدی کتاب ارائه و توضیح داده شده است.

به‌طور خلاصه در فصل دوم نویسنده به تحلیلی از معرفت دست می‌یابد که در آن مفهوم «باور صادق تضمین شده» به طور مبنایی تغییر یافته و در واقع، پیشنهاد تازه‌ای برای مفهوم

معرفت به دست داده می‌شود.

در فصل سوم، یکی از راه‌حل‌های نویسنده برای کفایت مفهوم معرفت ارائه می‌شود. به باور نویسنده یکی از دلایل عدم کارآیی مفهوم معرفت نزد تجربه‌گرایان این است که ایشان تصور خود را از استنتاج غیرقیاسی به استنتاج استقرایی (احتمالاتی) محدود کرده‌اند. پیشنهاد نویسنده برای دستیابی به تحلیلی مناسب از معرفت، بسط تصور استنتاج قیاسی است. نویسنده نشان می‌دهد که استنتاج فرضیه‌ای یک شکل پایه از استنتاج غیرقیاسی است و استقراً صرفاً نوع خاصی از این استنتاج است و نباید در تحلیل معرفت تنها بدان بسنده کرد. این نتیجه، دو فایده دارد: نخست این که پیشرفتی در تحلیل تجربی از «دانستن» فراهم می‌کند؛ دوم این که مقدمه‌ای برای بحث از مفاهیم روان‌شناختی است که به باور نویسنده در ابتدای باورها بر استنتاج، ضرورت دارد. نویسنده ضمن یادداشتی در پایان فصل سوم، در تبیین بهتر مفهوم «احتمال» که پیش از این بدان اشاره کرده بود، نکاتی را یادآور شده است.

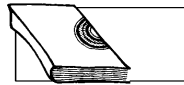
۲۱۷



معرفی کتاب شکاکیت و تعریف شناخت

فصل چهارم، به ترسیم چگونگی بسط یک نظریه روان‌شناختی که همان نظریه فهم عرفی اختصاص یافته است و آن نظریه‌ای است که با مجموع باورهای عمومی ما درباره نحوه عملکرد مردمان پیرامون خودمان تطابق دارد. نویسنده می‌کوشد تا تبیین کند که مفاهیم روان‌شناختی همانند «باور» و «میل» باید از طریق نقشی که در تبیین رفتار انسانی دارند، فهمیده شوند. آن‌گاه نظریه خود را با نظریه‌های ویلفرد سلرز (W. Sellers)، دکارتی‌های دوگانه‌انگار و رفتارگرایان مقایسه می‌کند و در پایان، نشان می‌دهد که «آگاهی بی‌واسطه» که از حالات روان‌شناختی است، اشکالی به تحلیل نویسنده از معرفت وارد نمی‌سازد.

در فصل پنجم، یکی دیگر از مباحث مقدماتی نویسنده برای ارائه تحلیلی از مفهوم معرفت روشن می‌گردد که تبیین دیدگاه نویسنده درباره داده‌های حسی است. نویسنده هرگونه تمایز مطلق میان مناقشات زبان‌شناختی و تجربی را رد می‌کند و این مناقشه را چونان استدلالی روان‌شناختی در خصوص نظریه تبیین ادراک قلمداد می‌کند. برای این منظور دیدگاه زبانی بودن موضوعات با این استدلال که مدافعان این دیدگاه برخی موضوعات زبانی خاص را با خود این مناقشه‌های بنیادین اشتباه گرفته‌اند، ابطال می‌شود. آن‌گاه فیصله دادن به این اختلاف نظر را در به کارگیری استنتاج فرضیه‌ای ممکن می‌داند که متضمن آن است که نظریاتی را روی هم رفته ارزیابی کنیم تا بهترین نظریه تبیینی را تشخیص دهیم. در ادامه، این معنا که چرا نظریه‌های



مربوط به تجربه بی‌واسطه، نظریه‌های تبیینی هستند توضیح داده می‌شود و در ضمن استدلال علیه مواضعی که ماهیت بحث داده حسی را زبان‌شناختی می‌دانند، دیدگاه خاص نویسنده ارائه می‌شود که بر اساس آن تجربه بی‌واسطه را بحثی اساساً تجربی در روان‌شناسی می‌داند. به باور نویسنده اگر قرار بر این است که باورهایی درباره ادراک‌های فرد شکل بگیرد، این حالات روان‌شناختی باید متضمن تجربه بی‌واسطه باشند. به اعتقاد نویسنده حتی نظریه‌پرداز تجربه بی‌واسطه می‌تواند نظریاتش را در قالب یک نظریه شبه علمی مطرح کند. از همین‌رو، در دو فصل بعدی، نظریه‌های موجود در مورد تجربه بی‌واسطه را به‌عنوان فرضیه‌هایی تجربی مورد بحث قرار می‌دهد.

در فصل ششم، به منظور ارائه تعریفی برطبق نظریه نویسنده، نتایج حاصل از مباحث سه فصل گذشته تلفیق می‌شود و نویسنده نشان می‌دهد که نظریه روان‌شناختی او دربردارنده مدلی استنتاجی برای فرآیند تحصیل باور است. از این‌رو، توضیح می‌دهد که باورها باید «مبتنی بر استنتاج» باشند؛ بدین معنا که باید میان برخی استنتاج‌ها با فرایند شکل‌گیری باور در امور مختلف، تناظر برقرار باشد. این استنتاج‌ها همان استنتاج‌هایی هستند که مدل روان‌شناختی فرایند شکل‌گیری باور متضمن آنهاست؛ بدین معنا که برخی باورها اشخاص پایه و غیراستنتاجی نیستند. و به طور کلی، استنتاجی که باور بر آن مبتنی است، استنتاجی فرضیه‌ای است که بر اساس آن می‌توان در بسیاری موارد صدق h را از باور s به صدق آن، نتیجه گرفت. از این‌رو، قابلیت اعتماد باور شخص s ، دست‌کم تابعی از قوت استنتاج از باور به شاهد (تجربی) خواهد بود. اگر تلقی فوق درباره استنتاج صدق از باور پذیرفته شود، می‌توان چگونگی ابتدای باورها بر استنتاج را نیز تبیین کرد.

نویسنده براساس مفهوم قابلیت اعتماد، تعریفی از معرفت به صورت قابلیت اعتماد کامل ارائه می‌دهد و بیان می‌دارد که این نوع قابلیت اعتماد بر یک استنتاج فرضیه‌ای مبتنی است. آن‌گاه نحوه ابتدای استنتاج فرضیه‌ای از باور به صدق بر «مدل استنتاجی»، فرایند باورمندی یک گزاره بررسی می‌گردد و نشان داده می‌شود که تمام معرفت بی‌واسطه شخص از حالات روان‌شناختی خودش، بر استنتاجی مبتنی است که شخص در راستای صدق روان‌شناختی عمومی به کار می‌گیرد؛ یعنی نوعی استنتاج واحد در تمامی معرفت‌های شخص به حالات روان‌شناختی خودش حضور دارد. به اعتقاد نویسنده هر معرفتی حتی معرفت‌های به‌ظاهر غیراستنتاجی

بدین معنا بر استنتاج مبتنی است. بنا به باور نویسنده، یک باور مبتنی بر استنتاج، معرفت به شمار می آید، اگر و تنها اگر، استنتاجی که بر آن مبتنی است تضمین شده باشد و افزون بر آن، همه تبیین‌های در مقابل آن نیز به واقع کاذب باشند. در ادامه بیانی از استنتاج، ادراک و حافظه ارائه می‌شود که با تحلیل نویسنده از معرفت سازگار باشد.

سرانجام در فصل هفتم که فصل پایانی کتاب شکاکیت و تعریف شناخت است، نتایج به دست آمده در فصول گذشته درباره تحلیل معرفت را در پاسخ به این پرسش فصل نخست به کار می‌گیرد که «آیا شکاکیت دیدگاه معقولی است؟» نویسنده برخلاف بسیاری از فیلسوفان، معرفت‌شناسانی همچون ایر و ... بحث از شکاکیت را معقول می‌داند و به اعتراض‌ها و اشکال‌ها در این زمینه پاسخ می‌گوید. سپس نشان می‌دهد که اصل معناداری کوااین نمی‌تواند در نامعقول نشان دادن شکاکیت به کار آید. بنابراین شکاکیت دیدگاه معقولی در معرفت‌شناسی است.

نویسنده بر این اعتقاد است که شکاک می‌تواند اعتبار یا ضمانت استنتاج فرضیه‌ای را که یک باور خاص بر آن مبتنی است، به چالش بکشد. شکاک با این ادعا که فرضیه او از فرضیه ما کمتر قابل قبول نیست، ما را با فرضیه‌ای که در تعارض با برخی باورهای پایه ماست روبرو می‌کند و ما تا وقتی دلیلی بر رد فرضیه او نداریم، نمی‌توانیم از معرفت به باور پایه مورد بحث دم بزنیم. بدین ترتیب دیدگاه شکاک کاملاً معقول است و تنها وقتی رد خواهد شد که نشان دهیم فرضیه‌اش در مقایسه با فرضیه ما ناپذیرفتنی است.

در پایان فصل، نویسنده بیان می‌دارد که شکاکیت تنها هنگامی دیدگاهی جدی است که شاهد قاطعی به نفع فرضیه خود داشته باشد، اما تاکنون چنین شهادتی وجود نداشته است. بر این اساس، اصل تحلیل فرث و نیز استدلال از طریق نمونه بارز، علیه شکاکیت باید کنار گذارده شوند.

پی‌نوشت‌ها

۱. این کتاب به زودی با ترجمه محمدهادی شهاب و به همت پژوهشکده فلسفه و کلام اسلامی، از سوی نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی چاپ و منتشر خواهد شد.
۲. مشخصات کتاب‌شناختی این کتاب به شرح زیر است:

Harman, Gilbert, (1990) *Skepticism and The Definition of Knowledge*, Garland Publishing, New York and London.

